

نفس المولى ونعم نصيب



نزهة نض



در طبع مرصع و جلا طبع پوشید

ای که من مرغ شنا خوان تو ام
 نیست در چشمه آب آن
 برق شن تو بر آفاق افتاد
 عشق تو ریشه بجا بهار انده
 خو چه پروای طبعش باشد
 ضعف دارد و هوای تو هم
 بسکه در راه تو افتاد که
 بر کند سوز غمت چمن شغل
 شور عشقت بدماغ گلزار

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE6952

بسم الله الرحمن الرحيم

طوطی شاخ گلستان تو ام
 سبزه تشنه شده بیاد تو مرغان
 انشی در دل مشتاق افتاد
 مهر تو در دلم با ما مانده
 هر که در تو تو نصیبش باشد
 میرود از تر از رجن تقسیم
 ریخت مرغان چمن از دیدن تو
 خواب سوز بدماغ مغل
 رگ گل در گردن تشنه خار

ای که من مرغ شنا خوان تو ام
 نیست در چشمه آب آن
 برق شن تو بر آفاق افتاد
 عشق تو ریشه بجا بهار انده
 خو چه پروای طبعش باشد
 ضعف دارد و هوای تو هم
 بسکه در راه تو افتاد که
 بر کند سوز غمت چمن شغل
 شور عشقت بدماغ گلزار

تخلص من این غم که این کار را در این روز

کینه خضر احزان در دوزخ
مکلف است چو کینه خضر احزان
عینک زشتی بخت چرخ میشت
مکلف است چو کینه خضر احزان

علامه با این ادعیه
شعر خضر احزان
ماه متا با این
صبح متا با این
نیکو با این
عینک زشتی بخت چرخ میشت

چشم دارم که ز جوش ناله سینه مجرم و لم اخگر گردد در غمت بیدل و بتایم غم تباراج بر وجه ابروت کدم اندوه تو فرصت بند قابل خستگی خوشیم کن یار باین حمد و مناجات بند چشم این نیست که نفیض طلوم	لب لب و در گردن جاله ریش ام بال سندر گردد تا زیم بی خور و بی خوابیم تیک در ریشه فرو شکست یک نفس در تو فرصت بند رخکی بریز و جگر ریشم کن گفته زنده خرابات پذیر گرد و از نفیض قبولش محوم
---	--

در لغت سرور کائنات

واغم از عشق محمد و اعظم جان زارم که دم و دهن است او که سلطان جهان است خسرو و نفوس شاه آفاق برتر از غایت اوج ابروش دست ملک می از حد بگشت	گل عباسی آتش با غم گر شود صرف عشق سودن است راحت جان جهان است زیر چاقش همه او بالا جات بوسه بر دوزند کبود اش فلک نجاست چو طاسی شود
--	--

نظم خضر احزان
خود خدا بود و شاه
سر در آفتاب
او در آفتاب
زود چون رفت
صمیمیتش که با او داشت
اخلاقی که با او داشت

این شعر را در این روز
بیا بیا در این روز
بیا بیا در این روز
بیا بیا در این روز

ای که در این عالم
 از این عالم بگریز
 ای که در این عالم
 از این عالم بگریز
 ای که در این عالم
 از این عالم بگریز
 ای که در این عالم
 از این عالم بگریز

ندز آل همه اصحاب کرام
 خوشین را بتو کردم تسلیم
 عنت اصلاح نجات
 وز غلامان وفا کیش توام
 دل سراپایم در خوش نخته
 کرد تسلیم عنت جان و دلم
 دل بنام تو بهد در بر سن
 رگ دپی سوختن چهره ام
 حکیم چاره جان مشاق
 بهمت دای جان بیتاب
 دارم از چشم تو چشم
 اینقدر صبر ندارم حکیم
 ناله بار قصه گمان بر لب ما
 رو گم از من درو هم
 روزی که من رو برون
 بخودم از بجه تو و اقا ده

باو گلده صلوات سلام
 آنکه ناست نبرم بی تعظیم
 ای که در تو علاج دل است
 ابرسول عیسی توام
 جگر از ترس محبت سفته
 خون در تو سرشت آب و گل
 سر سهری نیست سرش سرن
 اتش افکند عنت در جانم
 سوختم سوختم از سوز فراق
 بخت بیدر ندارم که خواب
 باب شکی و با چشم تری
 ضبط منبر یا دنیا دارم حکیم
 بیکم گریه بیادت شبها
 ناله ام بشنو و سوختم
 دوشتم سبز یا بان داده

ای که در این عالم
 از این عالم بگریز
 ای که در این عالم
 از این عالم بگریز
 ای که در این عالم
 از این عالم بگریز
 ای که در این عالم
 از این عالم بگریز

ای که در این عالم
 از این عالم بگریز
 ای که در این عالم
 از این عالم بگریز
 ای که در این عالم
 از این عالم بگریز
 ای که در این عالم
 از این عالم بگریز

[illegible]

چہ طبعی چہ اکہی باشد
عقل اول نبود ثانی
سابق از فطرت عقل اول
حدت شعله اور کاشن
دست پرورده و من قانو
بر یک نفس و کده آفاق
پی حکمت عالم برورده
سید ہر روشنی مہر نیل
بر سر و عقل آراں یل
مہر تابان صنیر انور
نور می جیت شعلت ام
صورت و مادہ کسلیہ
جو ہر فرو پذیرد تقسیم
عہدہ ارد عرصہ اعتدال
مقتضی بیشتر از مکان جت

سبب اصل شدن در وجهی برای کی قرب می آید که این

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

لله ان يمددنا في كل شئ

صفت نصیب نیست از آن کس که در دنیا
بازی با حق بکشد و در آخرت
بسیار بیگانه شود و در آخرت
بسیار بیگانه شود و در آخرت

و این غویش بدندان در گیر غویش دلش محو کن بو که بر تو چکد ابر رحمت	در پیش میرود دل از جان گیر عمر خود صرف باین نگوین شود از روی از گن ظلمت
---	---

آغاز و داستان

هر که سر پای پستی دارد را می چوید که بود منزل او طرفه شهر که بهشت آباد است همه شوخی و همه ناز و سنجاست چشم حاد و بی تابان ساز باورم نیست که گوید عاقل کلزنی است که کل سیر اجاست بر که بخت مرادش بر دست دلبرش بدلیران مانند مهرشان دل و جان نخل نشان صبر برود دل از ما برودند	نشته حسن پرستی و دار کاین چنین شهر بود قاطع کشت حسن است که در فراد همه طور و همه انداز است نامی سحر جواب عجز از کشورمند دارد بابل سبز لطف و گل خیر است صبر و بنیه را پیش برداشت آهواند بشیران مانند عشق شان در گوی می شود هر چه برودند به پیما برودند
--	---

مخاطب نیست از آن کس که در دنیا
بازی با حق بکشد و در آخرت
بسیار بیگانه شود و در آخرت
بسیار بیگانه شود و در آخرت

مخاطب نیست از آن کس که در دنیا
بازی با حق بکشد و در آخرت
بسیار بیگانه شود و در آخرت
بسیار بیگانه شود و در آخرت

مخاطب نیست از آن کس که در دنیا
بازی با حق بکشد و در آخرت
بسیار بیگانه شود و در آخرت
بسیار بیگانه شود و در آخرت

[illegible]

میخروشید باز از ه او
خواندی هسته اگر کوه قاف
گرفتیدی کلالتش تغییر
الغرض منتهی مقصود کثا و
من و او در بوم گرم بیان
داشتی لگوش بر او از قبول
بیز و نگاه بدل حرف مرد
گوش میکرد و حدیث مقصود
اول اخوند در عذر کثا و
رضایتش و ادیانیش بختید
جمع میشد بدستان شادان
چشم در محف و در سنج دوست
بسکه یکر نظر در بر دوش
طالب بوسه لب از غضب او
چشم سر گرم که نظاره زنده

میخواستید دل او از ده او
گوش سپهر غ دریدی رفا
بچو دیوانه گستی بخت
پیش اپیش نهادن بنهاد
سخنی بود صیبت و زبان
بد عای ظفر و مشغول
خسته را فرود هر دم پیدا
گویا گوش سر پایش بود
باز چشم خود اکت نهاد
و از غم و غصه نجات بخشید
مصطفی در مهربانان جان
شوق رجوت همچون در پیوست
آب سیرخت دمان آغوش
گوش شاق حدیث لب او
مژه آماده که قواره زنده

۲
کتابخانه

خط از اول

از این کتاب
کلام ناکام و از آن که درونی
از آنکه برون تحت بحث می باشد
پایین می آید از آنکه بیگانه است
تحت بحثی که از آنکه بیگانه است
پایین می آید از آنکه بیگانه است

کرمشاهی بنامه اول
 دست از دست کشیده اند از غلام
 بی از طرف بی و بی خوش
 یک از دست کشیده اند از غلام
 کرمشاهی بنامه اول

در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است و در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است

<p>۱۲</p> <p>در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است و در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است</p>	<p>در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است و در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است</p>	<p>در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است و در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است</p>
<p>مجلس از حرف تبسم پر داز خشم گاهی به شکاری دیدن دمدم سوره اخلاص مان فلک انسون خدای میخواند چنگ برگیر دنیا بگریه رازه نانی کنم از سوز و گداز</p>	<p>پاس اخوند جگر تا خون ساز ششمه راه نظر در دیدن عاشق آفتاب بر از احسان و این طبع بخت با کج میراند مطربا حرف حریفان بپذیر باز در جبهه که ارباب نیاز</p>	<p>در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است و در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است</p>
<p>نامه فستون عاشق به شوق و خراب شدن</p>		<p>در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است و در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است</p>
<p>معامله و موزانشین معشوق بحکم برادر خود</p>		<p>در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است و در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است</p>
<p>تاومی چند زمین گیر بود می نرید کله بخت گون شاید دعویم این است نبوش با خود این گفت که این نیست چند باشد از سوز و روم غافل نکند چاره در دول زار</p>	<p>هر چه در خانه تقدیر بود عاقبت وقت دافد بر من باورت نیت اگر کشتا گوش کلان جگر سوخته بعد از یک چند آنکه ز درق نهانم در دل جیف کاشوخ میجا کردار</p>	<p>در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است و در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است</p>
<p>در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است و در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است</p>		<p>در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است و در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است</p>
<p>در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است و در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است</p>		

در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است و در این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و در سال ۱۳۰۰ قمری کاتب شده است

چون که در این جهان زیاده است
چون که در این جهان زیاده است
چون که در این جهان زیاده است
چون که در این جهان زیاده است

من بلا کوش مصیبت گشتم
تو در آغوش رقیب خود کام
من چو آبی در در شب تار
ترسم از غیر و نهوسم در تو
بچشم و پش کندت سوگند
بدو چو کسی که حسرت ارم کرده
بصفا پروری سینه صاف
بخ تازه تر از برگ سمن
جبینی که درو چون تنگیم
لب بوسه پیغام دهی
بخم ابروی محراب انداز
بصفا فی که کف پاوارو
کف دست که دست از به بود
به تبسم که دم صبح بهار
باو ای که به فمیش ز رسم

خارج از یار و دیار خویشتم
محو گل چینه باغ آرام
رگ خواب تو بدست اغیار
غیر و بد لب چن شکر تو
بخم سر و لذت کوس
سر خوش ناز و عقام کرده
به منون خیزی شمع خوشان
بر صاف تر از صبح چین
سج چنین گل کند از نفس نسیم
دستانی بدل آرام دهی
قلبه و کعبه ارباب نیار
و مکنهاد پندیا وارو
چرخه در چرخه خورشید افشرد
بکند رنگ بروی گلزار
به نگاهی که به همیش ز رسم

که تو در تنهایی که تا
که تو در تنهایی که تا
که تو در تنهایی که تا
که تو در تنهایی که تا

در هر روز سه مرتبه بخواند

بیکدیگر خوش خلق و با هم
عاقبت ملت می از با هم قیاد
چون او در دن عالم افتاد
باز به باخت عالم افتاد
در غم دل از روز غم
عالم بود که از او باز
باز به باخت عالم افتاد
باز به باخت عالم افتاد

نیست جز نیم گاه است
جان دهد در هوس تیرگر
که ساز می بنسبید بی نفسی
کوچه تدبیر دل دیوانه
نامه در صحف جانانه گشت
در خم باوه نکه ان شکت
خست اینقدر غمت شکت
شومی از طالع و از دن جو
نامه افتاد بدست اخوند
که دلش را بدلی را بود
همه خواند و همه اورا شنید
چیزی که نصیحت میکرد
غنیان شده از رنگ سخن
در پس گوش خویش می فکند
گاه گاه ابروی دخم می زد

نبود غیر تو پروای لسم
هر که آفت خدنگ تو جگر
چیز بد آموز ترا کرد که
روز در ملت معشرب رخانه
الغرض آنچه نهان داشت شکت
شور بر خاست که خود عاقبت
فصلت بخت کینش بر خست
کینه از سینه گردون جوشید
و به چه بد باخت با بخت نرزد
چون وی از در دل گاه بود
ماه را خواند و بجای نشان
پند میزد نصیحت می کرد
تنگدل بود تنگ بین
میشتافت آنچه که می گفت اخوند
دم می زد و قره بر هم میزد

بیکدیگر خوش خلق و با هم
عاقبت ملت می از با هم قیاد
چون او در دن عالم افتاد
باز به باخت عالم افتاد
در غم دل از روز غم
عالم بود که از او باز
باز به باخت عالم افتاد
باز به باخت عالم افتاد

بیکدیگر خوش خلق و با هم
عاقبت ملت می از با هم قیاد
چون او در دن عالم افتاد
باز به باخت عالم افتاد
در غم دل از روز غم
عالم بود که از او باز
باز به باخت عالم افتاد
باز به باخت عالم افتاد

در هر روز سه مرتبه بخواند

بیکدیگر خوش خلق و با هم
عاقبت ملت می از با هم قیاد
چون او در دن عالم افتاد
باز به باخت عالم افتاد
در غم دل از روز غم
عالم بود که از او باز
باز به باخت عالم افتاد
باز به باخت عالم افتاد

بیکدیگر خوش خلق و با هم
عاقبت ملت می از با هم قیاد
چون او در دن عالم افتاد
باز به باخت عالم افتاد
در غم دل از روز غم
عالم بود که از او باز
باز به باخت عالم افتاد
باز به باخت عالم افتاد

[illegible]

بدست تیر ملاست شمعند
 آفتاب لب چرخ گدازد
 پیش او خندد بادی ز شانه
 روی بیکانه مبین می ترسم
 سر مالیه سر عریه گیر
 سربایت بس من بشین
 و از حریفان کله گیرندیش
 دست روی گیر خجسته
 سر و آئین بدایمی را
 خاک بر فرق خود آراچی
 از خود آراستن آزاد بود
 دارد از غازه گلر دست نگ
 لکن آلوده خدا را خود را
 بیچکس راه نگاه می نواز
 سوئی مانگر و سوئی منگر

بِسْمِ مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

این یک کتاب است
که نامش این است
و در باب اول از بابی است
چون که میگوید و صید از او
است پس بنام
بابی که خطیب

این کتاب برای جوانان دراز
این کتاب است که بر طرد و
کم کرد و بر سرش پهن بود
بنده نازد و بر سرش انداز
بود در گوی و روی دراز
نشود حال و خوش نظر
بنده چو خوش نظر

مجلس السبعين

[illegible]

<p>بازماند که از آن نویسنده نماند و چون از این بویان مستوفی بود از این بویان که از این بویان بویان</p>	<p>از این بویان بویان از این بویان بویان از این بویان بویان از این بویان بویان</p>	<p>از این بویان بویان از این بویان بویان از این بویان بویان از این بویان بویان</p>
<p>بر تراشیدن میوه و بر بست صعری بود و ولی حسته فته خشر پایش غلطان بوسه میداد او ابر بر کام میکناد از پی خوزیر از خوش چون گرفتگی که چون مویش در نه این بار تو اید چه کار که شکست مکرش می رسید فته دهر بجای نشست که سرش چون کف دستش بود خنده میزد سر او بر رخ او می بریدم سر و دست حمام شانه خود و سوجت آنکه شکست پیش از آن و آن نامه گذشت زخم تیری که سر مایست صفت</p>	<p>از این بویان بویان از این بویان بویان از این بویان بویان از این بویان بویان</p>	<p>از این بویان بویان از این بویان بویان از این بویان بویان از این بویان بویان</p>
<p>از این بویان بویان از این بویان بویان از این بویان بویان از این بویان بویان</p>	<p>از این بویان بویان از این بویان بویان از این بویان بویان از این بویان بویان</p>	<p>از این بویان بویان از این بویان بویان از این بویان بویان از این بویان بویان</p>

شبانگان گشتی در میان کوه و دشت
چو بر آید به بزمی که در آن
مهر و خورشید و ماه و ستاره
همه در آنجا در بزمی
چو بر آید به بزمی که در آن
مهر و خورشید و ماه و ستاره
همه در آنجا در بزمی

چون برین طبع برآمد یک چند کمانه رخا دل و تن بسته سیر بر بوخته دل سوخته جان تشنه کاهیت که این نیست کرا سر و سر کرد و خیل عشاق می نهند که چه کعبه چه پیش دورخس سینه گشش دل زار روز بیکر بدو شب می نالد دل از آغوش قهای تن او هر گنجی بخت جگر می ریزد بیکند سینه ناخن مجروح غلط سینه می سازد ریش بیکند رسته منقط کف دست سوخت اندر در روشن که پیر صبح او تیر و تراز در سبیا	نالده در کوش بر آتش فکند شت خالیت ز آتش بسته تشنه دل تشنه جگر تشنه مان می رسد نیم ز آتش تا مات تشنه کمانان بان فراق می نداند که چه فوج چه پست حلق ازین شور و شغب خیال می جهد با طرف دامن او اندر و بام اثر سیریزد می کند باز در طیت روح میدرد جاسه عریانی خویش گوید این تار گیران منت رنجست چند زمره خوشی که پیر روز را چون شب جان نگاه
---	--

هـ رات بر کمان شکار می کند

چو بر آید به بزمی که در آن
مهر و خورشید و ماه و ستاره
همه در آنجا در بزمی
چو بر آید به بزمی که در آن
مهر و خورشید و ماه و ستاره
همه در آنجا در بزمی

نالده در کوش بر آتش فکند
شت خالیت ز آتش بسته
تشنه دل تشنه جگر تشنه مان
می رسد نیم ز آتش تا مات
تشنه کمانان بان فراق
می نداند که چه فوج چه پست
حلق ازین شور و شغب خیال
می جهد با طرف دامن او
اندر و بام اثر سیریزد
می کند باز در طیت روح
میدرد جاسه عریانی خویش
گوید این تار گیران منت
رنجست چند زمره خوشی که پیر
روز را چون شب جان نگاه

چو بر آید به بزمی که در آن
مهر و خورشید و ماه و ستاره
همه در آنجا در بزمی
چو بر آید به بزمی که در آن
مهر و خورشید و ماه و ستاره
همه در آنجا در بزمی

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

توی آن صید جرات کرد
 یچکس جز تو رضا جویم
 با هم اینخه جان من تو
 ابرویم قبله حاجات تو
 چون شوم صبح وین خورشید
 خوش نباشد که تو باشی
 و درین استی تمناهای
 تلگرم ^{ای بلبلان} مادم خود رویت
 در گلی پوسته بیاغم نباشد
 بزم اغیار را فرود زم باز
 چون ششم بادگران به ناب
 یازگوشم شبست بال
 باتوزنهار سازم گاهای
 جلوه در خواب خیالت کنم
 کس نباشد جو تو داغ حسرت

روی صیاد ندیده مرده
سجده پایش خم ابرو میت
مژگن خنده بیان من و تو
ز کسم کج زبات باو
میزان صبح رخ روز سفید
بیک انگاره کنی خفاشی
و آنچه گفته ام تن نزاری
گر شوی گل چشم بیت
بویی او سوی دماغ باشد
ز آتش رشک نزارم باز
گرد از رشک رون کباب
تا دم نزع نه پرسم حالت
بجای تنوازم گاهی
سر خوش غنچ دولالت کخم
طالب نیم نگاه رحمت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

وادی که در آن کوهستان است
وادی که در آن کوهستان است

[illegible]

در هر کجای که بود

بازوای تو تنم بدارم و بوی
بازوای تو تنم بدارم و بوی
بازوای تو تنم بدارم و بوی
بازوای تو تنم بدارم و بوی

<p>شوق بر خیزد و اندلی و را در و دل قصه هلاکش میگردد بوسه میزد و کف بایش خار چون وی ضعف می پدید ناله میکرد و شکستن رنگ الغرض بر و رسیدند شهر تا گرفت آن سبب این همه شر اگر بر و برن آمد و رفت هر چه رنگ زد آن نگین دل کرد تا نیز منوش در وی گرم گرد و دوی از چهره افتادند هر فردی تلخ باشین کار من بناموس تو خصم ناموس من ارباب شکوه و تکلیف من آیین نگرشها</p>	<p>ماقوانی نباشدی و را ضعف تسلیم نجاش میگردد کتبه میزد و بلیش ناله زار سر و رنگ گرفت بر و روشن از ناله ناله هر اران فرنگ این پس پیشتر آن فتنه و یعنی اخوند چون بسته کرد حرف تهمت بر او زد و رفت گوش کرد از بن کارش غافل ریشه هار آمد غضب رنگ پی شعله را در پس زانو نشانند من بجنط تو و تو حفظ گذار من باین ناتو بانها مانوس تو و زندان خرابات نشین تو و اند از بد اندیشها</p>
---	---

بازوای تو تنم بدارم و بوی
بازوای تو تنم بدارم و بوی
بازوای تو تنم بدارم و بوی
بازوای تو تنم بدارم و بوی

نویسند

فکر از این کوشش

در سنگ و تن و سینه

بسیار از خاک و گریه و خون

بازوای تو تنم بدارم و بوی
بازوای تو تنم بدارم و بوی
بازوای تو تنم بدارم و بوی
بازوای تو تنم بدارم و بوی

خاقل از کارِ فسونِ ستاد
 مشعل آه وره بر روزِ وصال
 روز و شب گریه زاری میکرد
 که بدریای تغلیر سیرت
 شوش بود خیال و لیدار
 بلکه میکرد قسم نقش مراد
 چه بلا خال تحمل میکرد
 چون بسیر بر دمی چو نالی
 باز بوسید در جانانه
 موج شوق بد بر خاکش سخت
 ناله از بسکه سر آید آسجا
 بر در افتاد بیوس بیهوش
 استغیث نه گرفت آسجا گس
 ساخت اخوند چو ب تعلیم
 چون وادایب و در کوبید

چشم در راه وفائی میسار
 شمع دل غول فانوس خیال
 و سبدم روز شاری میکرد
 که بجوای تحسیر میرفت
 داشت صد صورت چاک و گدا
 و مرقوم تصدیق بر تیرا
 تخم میرخت شجر گل میکرد
 رفت بر جان چرخش حالی
 حسب ارشاد دل دیوانه
 خون او بر در خاکش سخت
 اضطراب آمد و رقصید آسجا
 و او آغوش شوق آغوش
 جز کس کوی قریب نایس
 تار و پودش زارش تسلیم
 و بر زین چوب گل آسجا بنود

ششم
 در روز و شب گریه زاری میکرد
 که بدریای تغلیر سیرت
 شوش بود خیال و لیدار
 بلکه میکرد قسم نقش مراد
 چه بلا خال تحمل میکرد
 چون بسیر بر دمی چو نالی
 باز بوسید در جانانه
 موج شوق بد بر خاکش سخت
 ناله از بسکه سر آید آسجا
 بر در افتاد بیوس بیهوش
 استغیث نه گرفت آسجا گس
 ساخت اخوند چو ب تعلیم
 چون وادایب و در کوبید

چشم در راه وفائی میسار
 شمع دل غول فانوس خیال
 و سبدم روز شاری میکرد
 که بجوای تحسیر میرفت
 داشت صد صورت چاک و گدا
 و مرقوم تصدیق بر تیرا
 تخم میرخت شجر گل میکرد
 رفت بر جان چرخش حالی
 حسب ارشاد دل دیوانه
 خون او بر در خاکش سخت
 اضطراب آمد و رقصید آسجا
 و او آغوش شوق آغوش
 جز کس کوی قریب نایس
 تار و پودش زارش تسلیم
 و بر زین چوب گل آسجا بنود

چشم در راه وفائی میسار
 شمع دل غول فانوس خیال
 و سبدم روز شاری میکرد
 که بجوای تحسیر میرفت
 داشت صد صورت چاک و گدا
 و مرقوم تصدیق بر تیرا
 تخم میرخت شجر گل میکرد
 رفت بر جان چرخش حالی
 حسب ارشاد دل دیوانه
 خون او بر در خاکش سخت
 اضطراب آمد و رقصید آسجا
 و او آغوش شوق آغوش
 جز کس کوی قریب نایس
 تار و پودش زارش تسلیم
 و بر زین چوب گل آسجا بنود

در روز و شب گریه زاری میکرد
 که بدریای تغلیر سیرت
 شوش بود خیال و لیدار
 بلکه میکرد قسم نقش مراد
 چه بلا خال تحمل میکرد
 چون بسیر بر دمی چو نالی
 باز بوسید در جانانه
 موج شوق بد بر خاکش سخت
 ناله از بسکه سر آید آسجا
 بر در افتاد بیوس بیهوش
 استغیث نه گرفت آسجا گس
 ساخت اخوند چو ب تعلیم
 چون وادایب و در کوبید

چشم در راه وفائی میسار
 شمع دل غول فانوس خیال
 و سبدم روز شاری میکرد
 که بجوای تحسیر میرفت
 داشت صد صورت چاک و گدا
 و مرقوم تصدیق بر تیرا
 تخم میرخت شجر گل میکرد
 رفت بر جان چرخش حالی
 حسب ارشاد دل دیوانه
 خون او بر در خاکش سخت
 اضطراب آمد و رقصید آسجا
 و او آغوش شوق آغوش
 جز کس کوی قریب نایس
 تار و پودش زارش تسلیم
 و بر زین چوب گل آسجا بنود

در بیان حال و سیرت و عادات و اخلاق و...

در بیان حال و سیرت و عادات و اخلاق و...

در بیان حال و سیرت و عادات و اخلاق و...

در بیان حال و سیرت و عادات و اخلاق و...

در بیان حال و سیرت و عادات و اخلاق و...

احمد که گفته روضه فیض صنیع فیض الحسن بن موسی متخلص فیض در مطبع مرتضی جلیله

صغیر	سطر	غسلط	صحیح
۴	۱	صلوات سلام	صلوات و سلام
۱۲	۱۰	خواجهم	خواجهم
۱۸	۱۸	بنامم	بنامم
۵	۴	بسم	بسم
۲۱	۲۱	تکبیر و تحمید	تکبیر و تحمید
۲۱	۲۱	تسبیح و تهنیت	تسبیح و تهنیت
۲۹	۲۹	نقطة	نقطة
۶	۱۴	بلاد	بلاد
۱۴	۱۴	دل زار	دل زار
۱۲	۱۲	برداشت و بخت ثانی	برداشت و بخت ثانی
۲۱	۲۱	بریکه شامخ	بریکه شامخ
۲۹	۲۹	رفیق خاصم	رفیق خاصم
۹	۲۰	پایه	پایه
۱۰	۱۰	خامد خام	خامد خام
۱۰	۳	عدوی مرهم	عدوی مرهم
۱۲	۱۲	کشت صفا	کشت صفا
۱۹	۱۹	سعد و یاده	سعد و یاده
۲۰	۲۰	تاب ناگردد	تاب ناگردد
۲۸	۲۸	ان فتنه	ان فتنه
۵	۵	زیر پریش	زیر پریش
۶	۶	بارد رنگ	بارد رنگ
۱۳	۱۳	بنوازد	بنوازد
۱۵	۱۵	گردیدن	گردیدن
۱۹	۱۹	جسد	جسد
۲۱	۲۱	ایمان است	ایمان است
صغیر	سطر	غسلط	صحیح
۲۶	۲۶	خواستش	خواستش
۲۶	۲۶	برداشتش آبی	برداشتش آبی
۲۸	۲۸	و باب	و باب
۳۰	۳۰	بهار مصرع ثانی	بهار مصرع ثانی
۳۱	۳۱	مهر پایش	مهر پایش
۳۵	۳۵	دمدار	دمدار
۳۵	۳۵	سخت بیمار	سخت بیمار
۱۹	۹	بشن	بشن
۱۲	۱۰	کشش	کشش
۱۲	۱۲	ایینه او شانه	ایینه او شانه
۲۱	۸	نات نازانو	نات نازانو
۲۲	۲۰	م دمان	م دمان
۲۳	۲۳	ویدن مصرع ثانی	ویدن مصرع ثانی
۲۳	۳۰	دانهاد مصرع اول	دانهاد مصرع اول
۲۳	۲۳	دانهاد مصرع ثانی	دانهاد مصرع ثانی
۱۱	۱۱	هرن و مصرع ثانی	هرن و مصرع ثانی
۲۳	۲۳	لرم تبریر	لرم تبریر
۲۳	۲۳	اولا کوشن ستم گش	اولا کوشن ستم گش
۲۴	۲۴	شیخ و خلوت	شیخ و خلوت
۲۹	۲۳	داد	داد
۲۴	۲۴	بسبب داد	بسبب داد
۳۱	۴	کنج ربابه	کنج ربابه
۱۹	۱۹	نامبر سید	نامبر سید
۲۸	۲۸	عصای ناله	عصای ناله
۱۳	۱۳	راد خون	راد خون

CALL No. { 49136013 } ACC. NO. 4952

AUTHOR مفتی محمد رفیع

TITLE روایتِ نبوی

Acc. No. 4952

Class No. 49136013 Book No. 3

Author مفتی محمد رفیع

Title روایتِ نبوی

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

AT THE TIME



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.

